

این راه به هزاره سوم نمی رسد

○ شهرام اقبال زاده

به نام خداوند جان و خرد

سر دبیر محترم کتاب ماه، کودک و نوجوان
جناب آقای حجوئی

باسلام، در شماره ۳۳ کتاب ماه کودک و نوجوان، درباره داستان «گمشده شهرزاد» نوشته سوزان فلچر، ترجمه حسین ابراهیمی، نقدی درج شد که مشخص بود نویسنده محترم، ظرفیت و توان آرایه نقدی به مراتب سنجیده تر، عمیق تر و دقیق تر را دارد و این از برداشت دقیق زیبایی شناختی ایشان، در چکیده ای که نگاشته اند، برمی آید.

وی به گونه ای بایسته، ارزش های زیبایی شناختی اثر و نکات ارزشمند هنری آن را برجسته ساخته است: «گمشده شهرزاد» از چند زاویه با خواننده سر سخن دارد. ساخت جدید و غیر مرسوم اثر ۳۰۰ پاراگراف و قابلیت های فرمالیستی آن.

ویژگی هایی این چنین چشمگیر، بی نفع، ارزش و جایگاه برجسته ای برای هر اثر در گستره «ادبیات داستانی» رقم می زند!

اما داشتن دیدگاهی ویژه درباره ادبیات داستانی و کزینش گونه ای از نقد ادبی، توسط منتقد گرامی، باعث می شود که ناگهان با چرخش قلم سریع و برگزیدن زبانی تند و خطابی، تمامی ارزش های ادبی اثر نادیده انگاشته، در نتیجه گیری و داوری نهایی، با چنین حکم قاطعی، اثر، نویسنده و مترجم را یک جام محکوم کرده، آنها را به نادیده گرفتن «نیاز جوان شرقی» که در این جا قطعاً منظور جوان ایرانی است، متهم کند.

«به راستی نیاز جوان شرقی، در هزاره سوم و سیم او از... زندگی بهتر، در کجای این داستان نهفته است؟» به راستی هر خواننده تیزبینی، باید از خود پرسد مگر «یک جوان شرقی» از یک زمان که «از چند زاویه با او سر سخن دارد» و دارای «ساخت جدید و غیر مرسوم» و «قابلیت های فرمالیستی» است، چه سهم دیگری می طلبد؟ و اگر چنین داستانی را بخواند، چرا باید وی را مغفون پنداشت؟ با توجه به این نکات، نگارنده بر خود واجب دید که ریشه های تاریخی و فکری چنین نقدی را کالبد شکافی کند تا در شرایطی که در جامعه ما، به ویژه در ادبیات داستانی و نقد ادبیات کودک و نوجوان، روندی بالنده، سرزنده و سالم، پاکرفته و گسترش یافته است، باب گفت و گویی سالم باز شود و در پاسخی شتاب زده و داوری یک سویه، برافروختگی «رگ های گردن» را به عنوان «حجت قوی» آرایه نکرده و اگر توفیقی یار شد، «دلایل معنوی» خود را بر خوانندگان گران قدر، آرایه کرده باشیم!

با شد که این پاسخ با نقدهای دیگر، تنقیح، تصحیح و تکمیل شود. شایان ذکر است که نظریات مطروحه و نکات و اشارات تئوریک و تاریخی لزوماً این همانی تام با جریانات موجود در نقد ادبیات کودک و نوجوان ایران به ویژه نظریات منتقد «هزاره سوم» ندارد. از خدا جوییم توفیق ادب!

شهرام اقبال زاده (راز آور)
۱۳۷۹/۷/۲۳

به راه عشق منه بی دلیل راه قدم
که من به خود نمودم صد اهتمام و نشد

«حافظ»

دوست ارجمندی، در نقدی پراحساس، به حساسیت شرایط در هزاره سوم و رسالت سنگین ادبیات اشاره کرده بودند، بی آنکه مشخص کنند که ویژگی های این هزاره، دست کم در آغاز آن، کدام است.

نظر به پیچیدگی امر و نداشتن اطلاعات و بضاعت کافی در این باره، به اشاره ای بسنده می کنیم. مهم ترین ویژگی های دوران اخیر و تعیین کننده ترین عوامل دگرگونی

دوران نوین را شاید بتوان انقلاب صنعتی در انگلستان، انقلاب بورژوازی در فرانسه، با شعار آزادی و برابری و سپس ناکامی در دستیابی به این اهداف و تضاد طبقاتی شدید و بی عدالتی دامن گیر در نظام سرمایه داری که انقلاب اکتبر شوروی را با آرمان عدالت و سوسیالیسم در پی داشت، برشمرد. این انقلاب ها که همگی دامنه و تأثیر جهانی داشته اند، هر یک فرهنگ و ادبیات خاص خود را آفریده است.

در یک نگاه فراگیر، می توان ویژگی های کلی این دوران را که مشهور به مدرنیسم است، خرد باوری،

انسان گرایی و تکیه بر تکنولوژی (به تعبیر مارکوزه «عقل صناعی») برای نوسازی اجتماعی و دگرگونی جهان به شمار آورد.

اما آن چه تحقق نیافت، همان هدف رهایی واقعی انسان و عدم دستیابی به آزادی و عدالت بود. برپایی دو جنگ جهانی، خود نشانی از توسعه طلبی و ددمنشی سرمایه داری غرب دارد. غارتگری ها و تجاوزهای سرمایه داری بین المللی، به جنبش های آزادی بخش ملی و جریانات عدالت طلبانه در سراسر جهان دامن زد. یکی از شاخصه های پایان هزاره دوم، ستیز مردم ستمدیده و محروم کشورهای جهان سوم و سرکوب خونین آن ها از سوی سرمایه داری غرب بوده است. پدیده ای که در آغاز هزاره سوم، همچنان حکم فرماست.

انقلاب اکتبر شوروی که بارقه های از امید در دل روشنفکران انقلابی و بخش هایی از زحمتکش

عدالت جوی جهان برافروخته بود، خود دچار مسخ و انحراف و گرفتار شکل نوینی از استبداد ورکود اقتصادی و جمود فکری - فرهنگی و جزم اندیشی و مطلق گرایی شد که سرانجام، به فروپاشی شوروی و اقمارش منجر گردید. شاید به اعتباری، بتوان شگرف ترین پدیده پایان هزاره دوم را وقوع انقلاب اسلامی در ایران و فروپاشی اردوگاه شوروی دانست...

از طرفی، تسلط نیولیبرالیسم در سال های پایانی هزاره دوم، عرصه سیاسی و اقتصادی و تهاجم فکری - فرهنگی به هنر و اندیشه انسان دوستانه و عدالت خواهانه و فروپاشی بلوک شرق و فروکش

جنبش های انقلابی و مردمی جهان سوم و بحران فراگیر و همه سویه سرمایه داری جهانی، زمینه رشد هنر و ادبیات فردگرایانه و عاری از آرمان اجتماعی، به ویژه ادبیات پست مدرنیستی را که از نیمه های ۱۹۶۰ پا گرفته بود، فراهم آورد. بی گمان، عرصه فرهنگ و هنر کشور ما نیز نمی توانست از چنین تحولات عظیم و شگرفی تاثیر نپذیرد و به تدریج، ادبیات تند ایدئولوژیک و انقلابی، چه در قالب مذهبی و چه غیرمذهبی، رنگ باخت و راه را بر انواع گرایشات دیگر باز کرد.

دیدگاه های مدرنیستی، شبه مدرنیستی و پست مدرنیستی،

در گستره خود، از انواع برداشت های ساخت گرایانه، پساساخت گرایی، روان کاوی کلاسیک فرویدیستی و روان شناسی مدرن ... مبتنی بر نفی آرمان گرایی و ایده های بزرگ و جهان گرایی بهره می گرفت.

مکتب هایی که منشاء آن عمدتاً به دهه ۶۰ میلادی و به ویژه جنبش ۱۹۶۸ فرانسه برمی گشت، به سرعت راه خود را در ایران گشود و گرایشات ادبی و مکاتب نقد ادبی، با مضمون اجتماعی و سیاسی روزبه روز کمرنگ تر شد و نقدی دامن گسترده از نظر فلسفی بنیادش بر گونه ای نیوپوزیتیسم نسبی گرا و شک گرایانه و در پهنه زیبایی شناختی، بیانگر تهاجم نوعی نیوفرمالیسم ساخت گرایانه و گاه پست مدرنیستی بود.

ترجمه ها یا تالیف هایی در این باب، با تأخیر دو تا سه دهه نسبت به اصل اثر، به برداشت های مغلو، مخلوش، کلیشه ای و تقلیدی در عرصه ادبیات و نقد ادبی دامن زد و



○ ترجمه: حسین ابراهیمی (لوند)

آشفته بازار غریبی بر پا کرد. اما تحولات سیاسی و فرهنگی چند سال اخیر و گسترش نهضت ادبی نوین چه در عرصه ترجمه و چه در پهنه تالیف و یا نقد ادبی، می‌رود که به بازنگری آگاهانه و نوعی زایش همراه با خودآگاهی و نقد همه جانبه بینجامد. جنبشی که می‌تواند با نقد سنت و مدرنیسم، آگاهانه عناصر سالم و بالنده در دیدگاه‌های گوناگون را برگرفته، در نظامی یک پارچه و همگون ترکیب کند و این نه به معنای برگرفتن گلچینی از اندیشه‌های متضاد و تأیید در هم‌اندیشی و التقاط، بلکه با عنایت به بینشی به سامان و یکتانگر است. روشن است یکتانگری، به منزله مطلق اندیشی نبوده و نیست و تنافری با تکثر فکری و فرهنگی ندارد، بلکه منظور به سامان اندیشیدن است.

تحول مثبت سازنده و امیدبخش نقد ادبیات کودک و نوجوان، تا حدی شوق‌انگیز است که یکی از پیش‌کسوتان ادبیات کودک را که تا چند سال پیش، چندان دل خوش و امید به پاکبازی و تعالی نقد ادبی سالم در ایران نداشت، به وجد آورد. وی که چند سال پیش به درستی تأکید کرده بود: «جریان نقد جامعه ما سالم نیست. این نقد شخصیت است و یا نقد حقارت‌های خویش!... این طور نقدها را که آدم می‌بیند، به این تعریف «تولستوی» می‌رسد که می‌گوید: «ناقصان آدم‌های کوچکی هستند که پا روی شانه نویسندگان می‌گذارند تا بزرگ شوند «یا گفته‌اند» ناقدها نویسندگان شکست خورده‌اند»

این هنرمند، هم چنین در مورد جریان مسلط نقد در آن زمان، گفته بود: «این جریان متعلق به افراد کم‌تجربه‌ای است که خودشان را بسیار مجتهد می‌دیدند. جریان آدم‌هایی... نیست که پدانه دست به سر پسر خطاکار خودشان می‌کنند. من از شما می‌خواهم ده نقد به من نشان بدهید که جامعه را بطرف کتابی تهییج و نویسنده‌ای رابرابی نوشتن اثر جدیدی تحریک کرده باشد. مگر قسمتی از نقد این نیست که خوبی‌ها را بگوید؟ مگر جدا کردن سره از ناسره نیست؟ مگر در تعریف نقد نگفته‌اند: «پیدا کردن فراز و فرودهای یک اثر؟» پس چرا همه‌اش شده است «فرود». من به این جریان اعتراض دارم.»

اکنون و این بار هم وی در نامه‌ای درباره وضعیت نقد ادبیات کودک و نوجوان، در شرایط حاضر، خطاب به سردبیر محترم «کتاب ماه» به درستی چنین نوشته است: «... باب نقد سالم ادبیات کودکان و نوجوانان در کشور ما باز شده است... حرکت کلی نقدها نشان می‌دهد که جریان سالم نقد ادبی، راه افتاده و این سبزه و گل روییده، به خواست خدا و همت همه هم صناها، بهاری سبز و خرم را در پی خواهد داشت. از شما، به سبب این که حرکت‌تان را به گروه‌گرایی‌ها، خویش‌بینی‌ها، نقد شخصیت‌ها و... نیالوده‌اید و «ادبیات و کتاب» را به نقد کشیده‌اید، سپاسگزارم.»

آری، آن چه مهم است نقد سالم و سازنده و بدور از آرایش‌ها و گروه‌گرایی‌ها و تنگ نظری هاست. باشد که در گذر توفانی عمر که شتاب به سر شد و میانسالی به تعجیل برآمد، به گفته تاریخ نگار هنرمند و هنرمند تاریخ نگار، ابوالفضل بیهقی «سخنی نرانم تا خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را!» به همین دلیل «پیش از این که قلم به دست گیرم، به قلب خود نگاه می‌کنم و در آن نه تظاهر خودپسندانه‌ای می‌بینم و نه کینه سنگ دلانه از کسی... بر این باورم که قادرم درباره آدمیان بدون نقض عدالت و حقیقت داوری کنم.» هر چند

این ادعای سترگ لویی بلان، وارستگی بسیار می‌خواهد و این قلم نمی‌تواند به بایستگی از عهده آن برآید، کوشش و همت بر آن بوده است. زیرا بر این اعتقاد نه هنرمند به عنوان آفریننده هنر و نه منتقد به عنوان میانجی درک و شناخت و کشف زوایای پنهان آن، هیچ یک نمی‌توانند و نباید ادعای توانایی مطلق شناخت اثر و تعیین قطعی ارزش‌های آن را داشته باشند، بلکه آن یک، آفریده هنری خود و این یک، چگونگی کشف و شناخت و ارزیابی خود را در معرض داوری دیدگاه‌ها و برداشت‌هایی گوناگون مخاطب می‌گذارند تا با مشارکت آنها به درک ابهام‌ها، ایرادها و ضعف‌های گفته‌ها و نوشته‌های خویش نایل گردند. با چنین برداشت و بینشی است که به ارزیابی نقدی با عنوان «شهرزاد هزاره سوم» که خود نقدی است بر «گمشده شهرزاد» نوشته سوزان فلچر، برگردان حسین ابراهیمی، پرداخته‌ایم.



صالح و طالع متاع خویش نمودند تا چه قبول افتد و چه در نظراید

گمشده‌های در هزار توی «گمشده شهرزاد»

در کتاب ماه کودک و نوجوان شماره ۳۳، منتشره در تاریخ ۲۱ تیرماه ۱۳۷۹، دوستی پرشور، با احساساتی گویای بیداری و هوشیاری، در برابر هرگونه آسوز نادرست سیاسی-اجتماعی و عقیدتی به «بررسی جهت‌گیری سیاسی اجتماعی در گمشده شهرزاد»^۱ با عنوان شهرزاد هزاره سوم پرداخته بود. در بررسی یافتد اشاره شده، هسته‌هایی درست و انسان‌گرایانه ناشی از دغدغه پاسداری از هویت ملی و ارزش‌های مذهبی و حقوق محرومان دیده می‌شود، اما اشتباهات آشکار جامعه‌شناختی و زیبایی‌شناختی ناشی از بینش و روش منتقد از یک سو و خطاهای فاحش در باره مسایل تاریخی از سوی دیگر، نگارنده را به پاسخ واداشت. داوری شتابزده، احساساتی و بدون پشتوانه علمی، درباره یکی از بهترین رمان‌های ترجمه شده در پهنه ادبیات

کودک و نوجوان در چند سال اخیر، پاسخی مستند، مستدل و فراگیر را می‌طلبد.

همان گونه که ناقد محترم نوشته: «گمشده شهرزاد، نوشته خانم فلچر، نویسنده آمریکایی، از چند زاویه با خواننده سرسختن دارد. ساخت جدید و غیرمرسوم اثر، به عنوان موضوعی مستقل و قابل نقد، برداشت نویسنده از مفهوم شرق و قصه‌های هزار و یک شب و تلقی ایشان از مفاهیمی هم چون اسلام، ایرانی و نسبت آن با قصه‌های هزار و یک شب، نحوه شکل دهی شخصیت‌ها و رابطه آن با وجه عقیدتی هریک، حساسیت‌های جنسی و زن‌ماری، از جمله نکات نهفته در فرم و محتوای این اثر است. «گمشده شهرزاد» ضمن دارا بودن قابلیت‌های فرمالیتی^۲ [فرمالیستی] به دلیل جهت‌گیری سیاسی-اجتماعی در آرایه الگویی برای سامان نظام‌های سیاسی و اجتماعی، اثری است در خور توجه.»^۳

از جمله ایرادهایی که منتقد طرح کرده: «بی فایده نشان دادن شیوه‌های مسلحانه و قهرآمیز... جان سالم به دربردن ابومسلم... به سبب تلاش‌های گفتاری شهرزاد و مرجان»^۴ در حالی که ابومسلم به جای کاربرد شمشیر فقط «... دست بر قبضه شمشیر...» دارد و اگر «به معشوق و مراد خویش هم می‌رسد...»^۵ نه به دلیل مبارزه مسلحانه، بلکه از برکت سحر کلام شهرزاد و مرجان است و ابومسلم «... این همه را مدیون آن روش‌هاست.»^۶ وی به خانم فلچر ایراد می‌گیرد که با «... تئوریزه کرده این اندیشه در قالبی ادبی...»^۷ که در آن «کلمه»، «کلام» و «قصه» ضمن داشتن تقدس، راه نجات آدمی از کاستی‌ها، رنج‌ها و گرفتاری‌های روحی و روانی و جسمی است «... در واقع «برای... محرومان زمین، بیانی به ظاهر صلح طلبانه با چهره‌ای اخلاقی و انسانی می‌پیچد.»^۸

فشرده و چکیده دیدگاه سیاسی نویسنده نقد «شهرزاد هزاره سوم» آن است که نه «سحر کلام شهرزاد» این شاهزاده مرفه و نه «قصه‌پردازی»^۹ های مرجان که به گفته طعن‌آمیز منتقد «انسانی است علیل» و به طبقه خویش، محرومان، پشت کرده و به شهپانوی درباری خوش کلام روی آورده، در مبارزه سیاسی بر علیه سفاکی و خونریزی و استبداد شهریاری، نه مفید است و نه کارا و راه نجات محرومان و ستمدیدگان در شمشیر ابومسلم و امروزه سلاح آتشین و مبارزه مسلحانه است و سخنی جز این فریختن و خام کردن محرومان است. بگذارید از زبان منتقد بشنویم: «سوزان فلچر، با تأکیدات خویش در درس‌های آغاز هر داستان و مصور کردن نقش کارآمد مسلم که شمشیر به دست گرفته و قرار دادن آن در کنار اقدامات مرجان و شهرزاد، نتیجه می‌گیرد که برای حکومت، اگر خوب از زبان استفاده شود، نیازی به سپاهیان و لشکریان و شمشیر نخواهد بود و در مقابل فقیران و محرومان نیز نباید به قدرت غیرگفتاری پناه برند؛ زیرا راز و رمز به قدرت رسیدن همانا استفاده از کلام است.»^{۱۰} منتقد در اینجا چند اشتباه مرتکب شده است: در داستان کسی به نام مسلم وجود ندارد و منظور وی ابومسلم است. ابومسلم هیچ گاه دست بر قبضه شمشیر ندارد و شاید منظور ایشان قنبر است که دست بر قبضه شمشیر دارد.^{۱۱}

در این جا جیفم آمد این نکته درس‌آموز و ظریف را از فورستر، درباره «منتقد زیانکار» نقل نکنم که به گفته وی «کتاب‌ها را نخوانده و نفهمیده طبقه‌بندی می‌کند و این نخستین گناه اوست.»^{۱۲} با وجود تیزبینی‌های خاصی که

در نقل و قول‌های نویسنده مقاله انتقادی «شهرزاد هزاره سوم» دیده می‌شود، وی در ارزیابی شتابزده خود «مصور کردن» «مسلم شمشیر به دست» را به خانم فلچر نسبت داده و آن را از ترغیب‌های آگاهانه وی برای اثبات ناکارآمدی مشی مسلحانه در برابر روش ملدرا ونفوذ کلامی، پنداشته است. از این گذشته، منتقد محترم که در سراسر نقد، کوشیده در موضع محرومان از ثروت و قدرت سنگر بگیرد، چرا تلویحاً خانم فلچر را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد که برای حکومت، اگر خوب از زبان استفاده شود، نیازی به سپاهیان و لشکریان و شمشیر نخواهد بود. واقعاً مگر چنین نیست؟ مگر امپریالیسم خبری و فرهنگی و رسانه‌های گروهی قدرت‌های برتر جهانی و قطب‌های امپریالیستی، بیش و پیش از آن که به زرادخانه‌های خویش متکی باشند، از روش تحمیق و تخدیر توده‌های ستم‌دیده و گمراه کردن آنها در بمباران گسترده تبلیغاتی و ایجاد هیجان‌ات کاذب و سرخوشی‌های پوچ و یا مایوس کردن و دلزدگی آنها تکیه نمی‌کنند؟ پدیده‌ای که شادروان دکتر شریعتی، به درستی آن را استحمار خوانده است. به راستی چرا منتقد ارجمند، به حکومت‌ها توصیه ناپدیده گرفتن قدرت کلام و تکیه بر قبضه و تینه شمشیر را می‌کند؟ چگونه وی در مخالفت با مشی مسالمت‌آمیز و نفوذ کلامی خانم فلچر، در آن واحد هم حکومتگران و هم محرومان را توصیه و ارشاد به «خبر» کرده هر دو را به سمت درگیری مسلحانه و در پیش گرفتن سیاست خون و خشونت فرامی‌خواند و آن گاه با طعن و لعن می‌افزاید: «نظریه و در واقع» نسخه «خانم فلچر دو لبه دارد؛ هم قدرتمندان را نصیحت می‌کند و هم محرومان را!»^{۲۰} اما آن چه تصویر «مسلم» تصور شده، طرحی است از تصویرگر ایرانی، آقای محمدعلی بنی‌اسدی و نه خانم فلچر و هم‌خوانی یا ناهم‌خوانی آن و ثواب و عقابش، دامن تصویرگر ایرانی را می‌گیرد!

اگر در این جا پیش از بحث تفصیلی و منطقی خویش، به بحثی حاشیه‌ای پرداخته‌ایم، به علت گستردگی مباحث و صدور احکام قطعی متعددی است که نویسنده «شهرزاد هزاره سوم» با چرخش قلمی سریع، در پی ادعاهای نه چندان مستدل و مستند خود طرح می‌کند. برای نمونه: «تا نظر خانم فلچر، وجود قدرت و تمرکز آن در دست یک نفر یا گروهی، نه تنها منفور نیست، بلکه پذیرفتنی می‌نماید و در حفظ و بقای آن نیز راهکار مناسبی ارائه می‌دهند»^{۲۱} و «شیوه‌های مبارزاتی نوین (!) شهرزادها و مرجان‌ها، بیش از هر چیز، ضامن بقای حکومت‌های ظالمانه‌ای است که در آستانه شورش و عصیان‌های مردمی زمان خود قرار گرفته‌اند.»^{۲۲} پس از طرح مباحث پیش گفته که بیشتر در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی می‌گنجد (و نه نقد ادبی، آن هم ادبیات کودکان)، منتقد به طرح نکاتی پرداخته که تعرضی است به پهنه تاریخ، تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی دینی و مردم‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی. با هم، نظری به این نکات می‌انلایم: «نویسنده بی‌آن که تاریخ مبارزات سیاسی اجتماعی ایران زمین را در حوزه نظریه و عمل مطالعه کند تا دریابد که نه تنها ساخت ادبی قصه‌های هزار و یک شب، بلکه شیوه‌های شهرزادی آن هیچ‌گاه مورد توجه نبوده، از حکایت (!)هایی که اصالت، تعلق زمانی و مکانی آن در تردید و ابهام است (!؟)، تار و پودی ساخته که تنها در عالم همان قصه‌گویی رخ می‌دهد.»^{۲۳}

گزاره‌هایی که در این نقل و قول آمده، آن چنان

بی‌پایه، مخدوش و مغلوط است که تنها می‌توان آن را به «حسن و حسین هر سه دختران مغایه هستند» قیاس کرد که در جای خود به یکایک آن‌ها خواهیم پرداخت. و ادعاهای دیگر آن که: «متأسفانه خانم فلچر، برخلاف ظاهر اخلاقی و فراملیتی که به داستانش داده است، در خلق شخصیت‌های داستانی، به گرایش‌های خاص دینی، عمداً و یا سهواً گوشه‌چشمی زیرکانه نیز داشته‌اند. در قصه، تمامی شخصیت‌های مسلمان، فاقد رفتار و کرداری شایسته، در مقایسه با یک یهودی هستند.»^{۲۴} در جای دیگر، درباره شخصیت‌های داستانی، چنین آمده است: «همین انتخاب، سوزان را دچار مشکل می‌سازد.»^{۲۵} منتقد محترم که همواره دیگران را به رعایت ارزش‌های ملی - مذهبی زنه‌ار می‌دهد، برخلاف سنت و فرهنگ اشاره شده، به ویژه فرهنگ نوشتاری‌مان، دو جا خانم فلچر را با نام کوچک «سوزان» خطاب می‌کند. به علاوه، چنین برداشتی را اگر تحریف آگاهانه نپنداریم، بی‌گمان باید بی‌دقتی و خبطی فاحش به



شمار آورد؛ به ویژه آن که بلافاصله این نظر با طرح ضمنی نظریه توطئه، آخرین حلقه فرضیه تکمیل می‌شود: «گره زدن شخصیت‌های داستانی که می‌خواهد هویت فراملیتی و انسانی داشته باشد، به مباحث دینی [کدام مبحث دینی؟ در کجای داستان؟]، آن هم به این شکل سؤال‌انگیز، نمی‌تواند ناخواسته و بدون توجه نویسنده پدید آمده باشد...»^{۲۶} در این جا فقط یک سؤال را طرح می‌کنم. چرا منتقد گرامی، از احترام عمیق نویسنده در جای جای اثر، به آیین و مناسک مذهبی مسلمانان و برگزیدن شخصیت اصلی داستان، مرجان این دختر مسلمان جسور، خوش فکر و بی‌باک سخنی به میان نمی‌آورد؟ شبهه‌آفرینی در ارزش‌های انسانی - اخلاقی داستان «گمشده شهرزاد» و ناپدیده گرفتن ارزش‌های زیباشناختی و در بوته اجمال و فراموشی قراردادن نوآوری‌ها و بازآفرینی خلاق از قصه‌های هزار و یک شب و برجسته کردن برخی کاستی‌های سیاسی - اجتماعی و عقیدتی آن، اول ستمی است به یک آفریده خلاق هنری، دوم به خواننده ادبیات داستانی، اعم از بزرگسال و نوجوان که هنوز اثر را نتوانده برانگیختن حس و پیش‌داوری در او،

سوم به نویسنده، چهارم به مترجم و دست آخر به تبادل و تعامل فرهنگی - هنری سالم بین ملت‌ها، آن هم در سالی که با پیشگامی و ابتکار رییس جمهورمان، از سوی سازمان ملل سال «گفتگوی تمدن‌ها» اعلام شده است. شاید اگر مرجان می‌توانست از قالب داستان بیرون آید و زبان بگشاید، به نگارنده نیز معترضی شود که بالاترین ستم به او شده است که شخصیت انسانی و هویت اسلامی - ایرانی و به قول منتقد گرامی‌مان، هویت ملی - مذهبی‌اش نادیده گرفته شده است. اگر منظور از یک یهودی، (عموالی) است که مرجان او را به کردارش می‌شناسد و نه به آیین و دینش، از آن گذشته «عموالی» در مقایسه با مرجان نوجوان مسلمان و حتی سایر شخصیت‌های داستانی، نه تنها شخصیتی محوری نیست، بلکه حاشیه‌ای است بر تأیید فرهنگ انسانی ما و این سخن سعدی که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» و آزاداندیشی حافظ، با هویتی فراملیتی و انسانی که در اعتراض به تنگ‌نظران خشک آیین، بانگ بر می‌دارد:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
و می‌دانیم که در آیین انسانی حافظ، آزاداندیشی، آشفته‌اندیشی و هرهری مسلکی نیست و شاهد کلام این لسان‌الغیب «قرآنی است که اندر سینه» دارد. همو که بر آن است «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» و مگر در این فرهنگ غنی انسانی - جهانی پیش از حافظ، مولانا سالک واصل و عارف وارسته ما نیز از دیوان و ددان انسان نما و شه‌پریان و جباران خونریز در فغان نبود: «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» و برای نفی دین دولتی و سوءاستفاده ضد انسانی از آن می‌گفت: «ملت عشق از همه دین‌ها جداست»^{۲۷}.

و این گونه‌گونی دین‌ها و آیین‌ها نه از سر تصادف است:

هر کسی را سیرتی بنهادام

هرکسی را اصطلاحی داده‌ام
حال منتقد ما چگونه با ناپدیده گرفتن چنین آیینی، با طعن و لعن نسبت به خانم فلچر، از «مرجان» این دختر ستم‌دیده، بی‌کس و بی‌پناه می‌خواهد که مهر و مهرورزی یک پیرمرد را که گناهی فقط به آیین دیگر بودن است، واپس زند؟ آری انسانی که آن روز چنان بر او ستم می‌رفت، امروز نیز بر او هم چنان ستم روا داشته می‌شود و اگر مرکز و مهد این ستم‌مداری، کشور خانم فلچر و قلب و مغز آن شه‌پریان مدرن جمهوری جوی به ظاهر هم کیش و هموطن وی هستند، این نه گناه شه‌روند و نویسنده‌های آمریکایی چون اوست. بیاییم بپذیریم که انسان در هر مکان از جهان می‌تواند به جایی و مقامی برسد که «به جز خدا نبیند» و حتی به جایی برسد که در قلب ستم، حلاج‌وار بانگ «ان الحق»^{۲۸} بردارد:

حلاج و شایم که از دار نترسیم

مجنون صفتانیم که در عشق خنلایم
و مرجان این دخترک نوجوان ره‌پو و ره‌جوی آرمان‌خواه با دگرخواهی، نوع‌وستی و ایثار و فداکاری، همراه با معنویت و ایمان در این راستا استوار گام برمی‌دارد و پای لنگش نه عیبی که استعاره‌ای از اراده پولادین اوست که نقص تن را با تعالی روح و جان و عشق به انسان و آزادی او می‌پوشاند.

هر که را دامن ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد
بیایم همان گونه که منتقد محترم فرموده‌اند «فراملیتی و انسانی» بیندیشیم و قالب‌ها و حصارهای تنگی جزمیت و منیت را از میان برداریم و حجاب‌ها را برداریم و به یک سو افکنیم «تو خود حجاب خودی [حافظ] از میان برخیز!» و این نه نفی عرق ملی و میهن‌دوستی و نفی آیین خواهی و آرمان‌گرایی که عین آن است! اگر چنین اندیشیدیم بدون تأمل و بدون ترس از داوری نهایی، بی‌درنگ یک نویسنده زن آمریکایی را به علت تفاوت بینش و منش و روش، به طرح توطئه و احیاناً تهاجم فرهنگی متهم نخواهیم کرد. ما بر آن نیستیم که منتقد محترم را متهم کنیم، بلکه چنین می‌پنداریم که بی‌توجهی به نوع داستان و مبانی روش شناختی نقد ادبی، به ویژه در ادبیات کودک و نوجوان و انتخاب زاویه دید جامعه‌شناسی - سیاسی صرف و کاربرد شیوه‌های سنتی نقد اقتدارگرایانه، یک‌سویه، ناگزیر او را به چنین داوری‌هایی سوق داده؛ همان گونه که رولان بارت، درباره نگرش و گفتاری از این دست می‌گوید: «اگر یک واحد درونمایه‌ای، به شکلی منظم با واحد واژگانی خاصی به بیان درآید، آن گاه این واحد واژگانی، نه فقط شاخص عناصر واحدهایی محتوا، بلکه شاخص واحدهای گفتار نیز محسوب می‌شود...»

کاربرد واژه «توطئه» نزد ماکیاوولی از همین مقوله است. نزد او «توطئه» مجموعه‌ای از اعمال پیچیده و یگانه مبارزه به هنگام سلطه‌ی بی‌چون و چرای یک دولت بر همه مخالفان است.^{۳۹}

منتقد پس از سخنان پیش گفته، با وجود انتخاب عنوان «زمان، معیاری برای نقد» در بخش پایانی، با گذشت فقط چند ماه از ترجمه اثر، نه تنها حساب نویسنده را بررسیده و پرونده‌اش را زیر بنفش داده، حق مترجم را نیز کف دستش گذاشته و سرانجام، تیر خلاص را به قلب «قصه‌های هزار و یک شب» رها کرده است؛ قصه‌هایی که هنوز، باوجود قیمت گزاف، شیفتگان بسیار دارد. با هم می‌خوانیم: «آن چه درخور توجه است، ناکارآمدی و بیگانگی قصه‌های هزار و یک شب، با توجه به ساخت و درون‌مایه‌ای که نقد آن ارایه گردید، با شرایط زمانی نوجوانان و جوانان کشورمان است»^{۴۰}. پس از صدور چنین حکم قاطعی، بدون کمترین اشاره به ایرادهای «ساخت» و «قالب» داستان، به تلویح، مترجم را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد: «به راستی این قصه به کدامین درد و معضل دنیای نوجوان و جوان امروز کشور ما گوشه چشمی دارد»^{۴۱} این که مترجم، با چه هدفی و انگیزه‌ای، به ترجمه این اثر دست یازیده است، به خود ایشان مربوط می‌شود، اما براساس منطق و صفری کبری‌های پیشین و نداشتن کوچکترین اعتقاد به «قصه درمانی» چه فردی چه اجتماعی (چه رسد به سیاسی) معلوم نیست که این قصه یا هر قصه و داستان دیگری باید چه «دردی» را درمان و چه «عضلی» را برطرف کند و چه «مشکلی» را بکشد؟

مگر نه آن که ایشان به طعن و طنز و کنایه و اشاره «شیوه گفتار درمانی»، «تلاش‌های گفتاری» و خلاصه «کلمه، کلام و قصه» را کلاً ناکار و فریبنده و همراه‌کننده می‌شمارد و خانم نویسنده را به همین علت به سخره گرفته است: «فلچر دارای هر گرایش عقیدتی که باشد،

کلام و کلمه، کانون عقایدش را تشکیل داده است.»

پس این سخنان برگرفته شده از زبان مرجان و با فرض این همانی، خانم فلچر: «قصه‌ها می‌توانند جان آدم‌ها را هم نجات بدهند»^{۴۲} نمی‌تواند در این راستا مأخذ قرار گیرد؛ به ویژه آن که منتقد نه تنها ارزش داستان نوآفریده «گمشده شهرزاد» خانم فلچر را زیر سؤال برده، بلکه حتی اصالت حکایت‌های هزار و یک شب را نیز مورد تردید قرار داده است! آیا توجه به زنجیره استدلال‌های قبل، داشتن انتظار مشکل‌گشایی «حل مشکلات جوانان و نوجوانان» و دوا کردن هزاران «درد» بی‌درمان و حرمان‌ها و ناکامی‌های جوانان از قصه، داستان، رمان [شعر و کلاً ادبیات] از آن سوی بام افتادن نیست؟ مگر نه آن که چاره کار و درمان دردمندان و محرومان امم از بزرگسال، جوان و نوجوان را نه از کلام سخنرانگیز شهرزاد هزار و یک شب



و نه شیرین زبانی‌ها و قصه‌پردازی دخترکی چون مرجان و نه از گردش کلام نوشتاری سوزان فلچر آمریکایی نباید چشم داشت، بلکه آن را در ضرب تینه و شمشیر محرومان (که تیغ‌شان برا باد) جست؟ به راستی، این تناقض را چگونه باید حل کرد؟ منتقد محترم به نظر می‌رسد نه تنها افسانه‌های هزار و یک شب را با دقت نخوانده، بلکه ساختار و کارکرد فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی آن را از نظر دور داشته و بین حکایت و افسانه نیز تفاوت نگذاشته است. اما کاش دست کم، روشن می‌کرد که در کدام پژوهش و چه پژوهشگری، اصالت افسانه‌های هزار و یک شب را مورد تردید قرار داده است؟ و مفهوم «اصالت» در این جا چیست؟ آیا منظور واقعیت تاریخی و صحت رخدادهاست؟ ایشان آگاه‌تر از آن است که چنین منظوری داشته باشد، اگر منظور، شناخت راوایان اصلی و کشور میزبان است که پژوهش‌های بسیار این نکته را روشن کرده است. منتقد محترم، نیک می‌داند یکی از ویژگی‌های افسانه‌ها و تفاوت‌های آن با حکایت، آن است که راوی معین فردی ندارند. از این نکات که بگذریم، در یک اثر هنری و ادبی، طرح و تصویر «فضاهای تو در تو و معماری‌های خیال‌انگیز»^{۴۳}

نه تنها عیب و ایرادی به شمار نمی‌رود، بلکه برای ترسیم فضای داستانی عهد شهرزاد، گرم موهوم و مورد تردید و قصر شهریار جبار و خونخوار و تفاوت زندگی او با مردم فرودست، ضروری و نشانه اوج تخیل هنری و قدرت داستان‌سرایی است و اینها نه تنها «نشانه‌های فراموش شده و بیگانه با هویت ملی - مذهبی»^{۴۴} ما نیستند، بلکه بقا و بقایای چنین آثاری در کشور، از نشانه‌های عظمت معماری و هنر ایرانی - اسلامی و چیره‌دستی هنرمندان بزرگ ایران است و این هنر نه تنها به شاهان و شهریاران و کاخ‌های آنها برنمی‌گردد، بلکه مساجد و ابنیه تاریخی مذهبی مربوط به دینداری و دینداران است و بالاتر از همه، نشانی از تبیین و خرد و سرچینه هنرآفرین هنرمندان بزرگ این دیار است و نه فقط این یا آن شهریار و چنین بناهایی نه با «ارزش‌های ملی - مذهبی» و نه آن گونه که فرموده با «انقلاب» مناقات دارد! امروز تخت جمشید نه یادآور جمشید و تختش، که یادآور خورشید هنر ایران است که هم چنان بر تارک تاریخ می‌درخشد!

شاید مهمترین نکته قابل تأمل در نقد آقای ناهید، این نکته باشد: «ارایه مشی جدید [این مشی چندان هم جدید نیست!] تیمار ظالمان و حاکمان، نادیده انگاشتن عدالت و بقای شاهی یا شهریاری انسان کش، پس از بهبودی... است.»^{۴۵} به نظر نگارنده، چنین برداشت مصالحه‌جویانه و به قول سیاسیون، سازشکارانه‌ای، ناشی از برگرفتن قالب افسانه شهرزادی و پیروی ناخودآگاه یا خودآگاه از چارچوب آن است که به ابقاء و به گفته درست دوست منتقد ما «تیمار شهریاری خونخوار» می‌انجامد. باید افزود خانم فلچر، در فضای جامعه سیاست زدایی شده امریکا و از دیدگاه یک نویسنده ادبیات کودک و نوجوان، شایسته امور سیاسی و نظریه‌های گوناگون آن چندان اشراف نداشته باشد. باری، با وجود چنین احتمالاتی، حس انسان‌گرایی و مردم‌دوستی نویسنده و برداشت دمکراتیک و شیوه پلی فونیک (چند آوایی) رمان به گونه‌ای است که مرجان، این قهرمان نوجوانان داستان، نه می‌خواهد و نه می‌تواند به چارچوب داستانی یا اجتماعی و سیاسی مورد پذیرش شهریار تن در دهد و در حیرت است که شهرزاد، این شهربانوی قصه‌پرداز آزاداندیش، چگونه می‌تواند همسری چنین بیمار تیمار نشدنی را بپذیرد و به همین سبب او در پایان داستان هنوز در اندیشه آینده‌ای «سبز» است.

این را به تعبیر ژاک دریدا، شاید بتوان نوعی شالوده شکنی به شمار آورد که متن، قوانین پیش‌انگاشته را در هم شکسته، از آن فراتر می‌رود. با وجود طرح درست چنان ایراد جامعه‌شناختی، از دیدگاه امروزین که در واقع نوعی فراقلمی مدرن است، این قضاوت درباره شهرزاد، نه از دیدگاهی سنتی و نه مدرن، به عنوان «زنی که بویی از عدالت و عدالت‌خواهی نبرده است، چرا که همسر مردی است که دستش به خون هزاران بی‌گناه آلوده است»^{۴۶} قابل پذیرش نیست و قطعاً نه فقط از دیدگاه جامعه‌شناسی هنری و نقد ادبی باطل است، بلکه از نظر قضای اسلامی نیز صحیح نیست؛ زیرا مادام که همسر یا فرزند یا بستگان درجه اول مجرمی هرچند جنایتکار و... بی‌گناه باشند و در جرمی معاونت یا مشارکت نداشته باشند، بری از هرگونه مجازات و تنبیه هستند. امروزه حقوق مدنی و جزایی نیز بر این نظر صحه می‌گذارد.

از دیدگاه منتقدان ادبی، شهرزاد نه تنها سزاوار هیچگونه توهین و تحقیری نیست که در افسانه یا واقعیت، استاد

بسیاری از داستان‌پردازان بزرگ بوده و هست؛ به ویژه استانداردترین در تکنیک تعلیق و انتظار آفرینی! همان‌گونه که فورستر می‌گوید: «شهرزاد به این جهت از مرگ نجات یافت که می‌دانست سلاح «انتظار» را چگونه به کار برد و این تنها سلاح ادبی است که بر مستبدان و وحشیان کارگر می‌افتد. شهرزاد اگرچه قصه‌پرداز بزرگی بود و وصف‌هایش دقیق و دل‌انگیز و قضاوتش ملایم و حوادثی که در داستان می‌آورد، بکر و هوشمندانه و نکات و اصول اخلاقی را که باز می‌نمود، مترقی و پیشرفته بود و نیز هرچند تصویری که از اشخاص داستان به دست می‌دهد، زنده است و درباره سه پایتخت آن روز مشرق زمین، دانش و اطلاعات وسیع داشت، با این حال، از نجات جان از چنگ شوهر ستمگر خویش بر هیچ یک از این مواهب اتکا نداشت. اینها جز عوامل فرعی و ضمنی کار نبودند. او فقط به این جهت زنده ماند که توانست شاه را در حالتی نگه دارد که مدام از خود بپرسد: «بعد چه خواهد شد؟»^{۳۸}

منتقد گرامی، خانم فلچر را به علت زن‌مداری نیز مورد انتقاد قرار داده، آیا دفاع از حقوق پایمال شده زنان جوان و دختران دم‌بخت که آماج اصلی کشتار شهريار بوده‌اند، از نظر شرعی یا حقوق مدنی اشکالی دارد؟ آیا می‌توان این امر را ناشی از دیدگاه فمینیستی به شمار آورد؟ آیا باید همواره قهرمانان داستان مرد یا نوجوانی پسر باشد و در غیر این صورت، نویسنده باید به زن‌مداری متهم شود؟ آیا چنین دیدگاهی، خود نشان اقتدارگرایی مردسالارانه بر خود ندارد؟

قضاوت دیگر منتقد درباره مرجان نیز بی‌گمان نادرست است: «مرجان که قهرمان تازه‌ای است، شادمان در کنار اقلیتی حاکم... تمام آن چیزی است که خانم فلچر آرایه می‌دهد»^{۳۹} البته، عبارت «بدون یادآوری دختران معصوم و ناکام»^{۴۰} سهو و بی‌دقتی دیگری از منتقد است؛ زیرا تمامی تلاش و تقلاي شخصیت‌های داستانی، نه فقط نجات جان شهرزاد که نجات جان سایر دخترهای دم‌بخت دیار است.

بی‌تردید، سست‌ترین حکم صادره، در بخش پایانی نقد آمده است: «به راستی، نیاز جوان شرقی در هزاره سوم و سهم او از تکنولوژی، پیشرفت علم و فن‌آوری و زندگی بهتر، در کجای این داستان نهفته است؟»^{۴۱} شگفتا! به راستی منتقد محترم، از ادبیات داستانی، آن هم ادبیات داستانی کودک و نوجوان، چه تعریف و انتظاری دارد؟ حوزه انتقال تکنولوژی که اکنون مهمترین ابزار سلطه و غارت‌گری انحصارات بین‌المللی است، چه ارتباطی با قصه، داستان و رمان دارد؟ آیا منتقد محترم، در حوزه ادبیات داستانی، چه بزرگسال و چه نوجوان، چنین ادبیاتی - که در حوزه اقتصاد سیاسی و ادبیات توسعه می‌گنجد، سراغ دارد؟

همان‌گونه که دیدیم، آتش تهیه‌ای که برای داستان «گمشده شهرزاد» و حتی افسانه‌های هزار و یک شب تدارک شده، به حدی سنگین و جبهه‌های گشوده شده بر ضد اثر و قهرمانان آن شهرزاد، مرجان... و نویسنده، مترجم، آن قدر گسترده است که کم و بیش نه فقط گستره وسیعی از مباحث ادبی، بلکه علوم اجتماعی، تاریخی، اقتصاد سیاسی و... را در بر می‌گیرد و در این کوران پر لهیب ستیز و شیخون به ظاهر ادبی، بیم آن می‌رود که ترکش خمپاره‌ای، گلوله بی‌هدفی و خلاصه گسترش بیش از حد آتش تهیه، دامن خودمان را بگیرد. بیهوده نیست که شکسپیر توصیه

کرده است:

کوره را برای دشمنان خود آن قدر گرم نکن که حرارت آن خودت را بسوزاند!
آری، مردم ما اگر کسی را دشمن بدانند، شهرياران مدرن ینگه دنیا هستند و نه مردم آن به ویژه فرهیختگان و هنرمندان و نویسندگان انسان دوست آنها! زنه‌ها!
جای آن داشت که باتوجه به عنوان «هزاره سوم» ویژگی‌های عمده و خصلت نمای اجتماعی - سیاسی این هزاره، توضیحی هرچند مختصر می‌آمد. همان هزاره‌ای که از بی قرن خشم و خون و خشونت، برآمد، هزاره‌ای که به پیشنهاد رییس جمهور ایران، قرار بر آن دارد که در چشم‌اندازی تاریخی و پرشکب، گفتمان را محور مباحثات و مجادلات قرار دهد. این گفتمان بر بستر تاریخی ویژه‌ای باید صورت بگیرد؛ گفتمانی هوشیارانه و متکی بر اراده و



آگاهی و توان دفاع از خود (و نه تعرض به دیگران). یعنی گفتمانی که در بطن خود متناقض است و این تناقض نه در اندیشه که تناقضی است عینی و برخاسته از شرایط کنونی جهان که هنوز زورمندان زرمدار، گفتمان‌شان، گفتمان خشونت با تکیه بر تیغه شمشیر است و نه منطق کلام.

اما راه چیست و ادبیات افشاگر این خشونت که گاه پوشش قانونی به آن داده می‌شود، کدام است؟ روشن است که در عصر انفجار اطلاعات و گسترش ارتباطات که جهان را به دهکده‌ای کوچک و دهکده‌ای کوچک را به جهانی تبدیل کرده، سطح آگاهی و شعور مردم آن قدر بالا رفته است که پیام و آرمان مهر و دوستی و صلح را از کلام ضدبشری خشونت و خون و جنگ تمیز دهند. طرح گفتمان صلح و دوستی باید در بازار سیاست رونق یابد که به گفته عمیق خانم فلچر، هم چون عطر و ادویه در بازار تجارت و داستان و آرمان در بازار فرهنگ، دست به دست بچرخد. همان‌گونه که یک شعر کلمبیایی می‌گوید: «وقتی یک انسان رویایی در سر می‌پروراند، تنها یک رویاست. اما اگر همه انسان‌ها در این رویا سهیم باشند، دیگر رویا نیست، خود واقعیت است.»^{۴۲}

پانویس‌ها:

- ۱ - مصطفی ناهید، شهرزاد هزاره سوم، کتاب ماه، شماره ۳۳، صفحه ۳۲.
- ۲ - ادبیات کودکان و کتاب‌های فرهنگ‌ساز، گفت و گو با مصطفی رحماننوست، پویس، صفحه ۸۳، شماره ۵ پاییز و زمستان ۷۴.
- ۳ - همان منبع، صفحه ۸۵.
- ۴ - کتاب ماه - کودک و نوجوان، صفحه ۴۰ شماره ۳۳.
- ۵ - لویی بلان، به نقل از «گفتار تاریخی» رولان بارت، صفحه ۹۶، ارغنون ۴.
- ۶ - گمشده شهرزاد، نویسنده: سوزان فلچر، ترجمه: حسین ابراهیمی (الوند) چاپ اول: ۱۳۷۸، انتشارات پیدایش
- ۷ - آشکاراست فرمالیتی Formality به معنی تشریفات، رسوم و... با فرمالیستی Formalistic که مبحث مربوط به فرم یا شکل و قالب را در بر می‌گیرد، تفاوت مضمونی بنیادی دارد.

- ۸ - شهرزاد هزاره سوم، صفحه ۳۱ و ۳۲، کتاب ماه کودک و نوجوان شماره ۳۳
- ۹ - «گمشده شهرزاد» به صفحات ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۲ و ۳۲۰ درباره قنبر و ابومسلم رجوع کنید.
- ۱۰ - جنبه‌های رمان، ادوارد مورگان فورستر، ترجمه ابراهیم یونسی، صفحه ۱۶
- ۱۱ - ۲۶ الی ۲۰ - «شهرزاد هزاره سوم»
- ۱۲ - ملت عشق از همه دین‌ها جداست
- ۱۳ - عاشقان را ملت و مذهب خداست
- ۱۴ - تظاهرات گسترده مسلمانان و مسیحیان و یهودیان آمریکایی و بانگ اعتراض آن‌ها بر علیه جنایات ضد انسانی صهیونیست‌ها بر علیه فلسطینیان ستمدید و مظلوم در روز ۲۲ مهر هفتاد و نه (۱۴ اکتبر ۲۰۰۰) صحت مدعی را ثابت کرد. در حالی که تاریخ نگارش به دو هفته پیش از آن بر می‌گشت. یک هفته پس از این رخداد، ۱۵ دانشمند فرهیخته یهودی آمریکایی در نامه‌ای سرگشاده، ستم‌گری‌ها و آدم‌کشی‌های رژیم صهیونیستی و پشتیبانان آمریکایی آنها را محکوم کردند. نام نوام چومسکی زبان‌شناس، ریاضی دان و نظریه‌پرداز سیاسی نامدار در بین آنها دیده می‌شود.
- ۱۵ - گفتار تاریخی، ترجمه ابوالفضل پاکزاد، ارغنون، ۴ صفحه ۹۰

- ۱۶ - ۲۷ الی ۲۰ - شهرزاد هزاره سوم
- ۱۷ - فورستر، جنبه‌های رمان، صفحه ۲۵
- ۱۸ - ۴۱ الی ۳۹ - شهرزاد هزاره سوم
- ۱۹ - گفت و گو کلمه‌ای مهم برای دوستی، به نقل از بچه‌های زمین، سال اول، شماره دوم، اسفند ۷۸ و فروردین ۷۹، صفحه ۵